



بایغ ونگی

به تماشای آثار توبیاس ربرگر

اینها چیستند و چه کاری می‌کنند

توبیاس ربرگر هنرمند آلمانی در سال ۱۹۶۶ در اسلینگن این کشور متولد شده و فارغ‌التحصیل هنرهای زیباست. او در حال حاضر در فرانکفورت زندگی و کار می‌کند اما شهرتش و آوازه آثار رنگارنگش به اکثر کشورهای جهان رسیده است. ربرگر مجسمه‌سازی می‌کند، عکس می‌گیرد و اخیراً هم یک فیلم مستند درباره فرآیند فیلمسازی ساخته است. او در بیشتر آثارش، ابزار زندگی روزمره انسان را در شرایطی ناآشنا و تکرارناپذیر پیش روی مخاطبانش قرار می‌دهد. او به بیننده‌ها اجازه می‌دهد آن ابزار با آن جسم را بررسی کنند، از ماهیتش بپرسند و با آن ارتباط برقرار کنند. به بیان دیگر ربرگر در خلال آثارش با بیننده صحبت می‌کند، او را دچار سوءتفاهم می‌کند و در نهایت او را با دو سوال اساسی به حال خود رها می‌کند: این جسم چیست و چگونه کار می‌کند؟ آنچه در اولین نگاه از آثار ربرگر می‌توان فهمید تنوع‌طلبی و ریسک‌پذیری بسیار زیاد خالق آنهاست. او خود را به هیچ سبک و سبایی محدود نمی‌کند، از آزمودن حوزه‌های جدید حتی حوزه‌های غیرمرتبط نمی‌هراسد و زنده بودن هنرمند را اساساً در دگرگونی و تلاش برای کشف لایه‌های پنهان هویت انسانی‌اش می‌داند. او تا به حال یک باغ زائنی بسیار آرامش‌بخش در مرکز هیاوهوهای منهتن در نیویورک ساخته، در یکی از پارک‌های جنگلی شمال آلمان خانه‌های درختی برپا کرده و فیلم مستندی ساخته که از آخر به اول می‌رسد. در میان نیوآرتیست‌های امروز اروپا- اگر نگوئیم جهان- کمتر هنرمندی را می‌شود سراغ گرفت که چنین تنوعی در مجموعه آثارش به چشم بیاید. یک عنصر در اکثر آثار این هنرمند آلمانی به خوبی خودنمایی می‌کند: تبدیل نمادهای زندگی روزمره به آنچه در نگاه اول قابل تشخیص نیست. به اعتقاد بسیاری از منتقدان هنر معاصر، او گوش‌های هنر را گرفته و مجبورش می‌کند با خلاقیت‌هایش کنار بیاید. نتیجه این درگیری مداوم ربرگر با باورهای کلاسیک و سنت‌های دست‌نخورده هنر همان چیزی است که باعث تمایز غیرقابل انکار آثار او با دیگران است: حضور شیطنت‌آمیز عنصر خلاقیت در کنار تمام صور آشنای حیات بشر.

همان طور که مخاطب عام ارتباط خوبی با آثار توبیاس ربرگر برقرار می‌کند، هم‌صنفانش هم توجهی خاص به سیر صعودی این هنرمند دارند. او در سال ۲۰۰۹ برنده جایزه معتبر شیر طلایی دوسالانه ونیز شد. او در پاپوین اصلی محلی برگزاری نمایشگاه، کافه تریایی طراحی کرد و ساخت. این مجموعه در نهایت آن جایزه را برای ربرگر به ارمغان آورد. اغلب آثار این هنرمند آلمانی، سرشار از رنگ و هیجان زندگی‌اند. این آثار در فضاهایی بزرگ اجرا می‌شوند و همان جا هم به نمایش عمومی گذاشته می‌شوند. او تا به حال در چندین نمایشگاه گروهی و انفرادی شرکت کرده و آثارش را در بسیاری از این گالری‌ها جا گذاشته است. او معتقد است هر اثر به محلی تعلق دارد که اولین چشم انسانی به جز خود او به آن افتاده است. گالری‌هایی در سراسر جهان، از لندن، پورتو و برلین گرفته تا نیویورک و مسکو و توکیو نمونه‌هایی از آثار ربرگر را به نمایش گذاشته‌اند و پس از اتمام مدت نمایش، آنها را مجموعه ارزشمند آثار اهدایی‌شان قرار داده‌اند.

آلتیه ربرگر در فرانکفورت برخلاف انتظاری که از چنین هنرمندی داریم بسیار تمیز و مرتب است، همه چیز در جای خود قرار دارد، ابزار کارش از تمیزی برق می‌زنند و دیوارها هم با نقاشی‌های دختر شش‌ساله‌اش تزئین شده‌اند. او از هر سفری که برمی‌گردد، حجم عظیمی از ابزار کار هنرمندان محلی آن منطقه را با خود به کار‌گاهش می‌آورد و تا چند ماه آینده با آنها سرگرم می‌شود. او امکان خلق آثار هنری را نامتناهی می‌داند و می‌گوید: «تا وقتی روی کره زمین نقطه هیجان‌انگیزی برای سفر وجود دارد می‌می‌توانم مطمئن باشم سوزه کم نمی‌آورم.» برای کسی که درونمایه بنیادی کارهایش انسان و محیط پیرامونش است این اظهارنظر چندان غریب نشان نمی‌دهد. یکی از معروف‌ترین آثار ربرگر نمونه‌ای از ریختافتاده از قایقی است که الهام‌بخش ساخت آن پدر یکی از دوستانش بوده است. این مرد که در زمان جنگ ویتنام سرباز آمریکا بوده و در ارتش این کشور خدمت می‌کرده، در ساعت‌های استراحت و به دور از چشم فرماندهان و هم‌قطاران‌ش، برای ساخت قایق فرار از میدان جنگ و آنچه بعدها مرداب سربازان آمریکایی نام گرفت، تلاش می‌کرده است. ربرگر این سرباز ترسیده را مجسمه‌سازی توانا می‌نامد که می‌خواسته داستان‌هایی را بازگو کند که در زمان حضورش در ویتنام به چشم دیده؛ او فقط می‌خواسته زنده بماند. توبیاس ربرگر برخلاف مجسمه‌سازی‌ای از قبیل دونالد جاد که می‌گوید هنر باید صرفاً هنر باشد و بر مخاطبش آسانگیری نکند، به تناقض‌ها و تفاوت‌ها دل بسته و جنگ میان کاربرد و زیبایی‌شناختی را دامن می‌زند. ربرگر در ادامه همین مخالفتش یک بار یکی از مجسمه‌های جاد را به یک میز غذاخوری تبدیل کرد و گفت: «حالا بهتر شد. این طوری انسان‌های بیشتری می‌توانند از آن بهره ببرند.» او توانایی استثنایی برای برقراری روابط انسانی حتی بسا کارگرانی دارد که در خلق آثار بزرگ، او را یاری می‌دهند. فرقی نمی‌کند با نجارهای کامرونی کار کند یا آهنگران کمرای، به هر حال او منظورش را به آنها می‌فهماند. حتی بعضی وقت‌ها کنار می‌ایستد و به آنها اجازه می‌دهد بخشی از اثر را آن گونه که می‌خواهند بسازند و این تجربه‌ای است تکرارناشدنی هم برای خودش و هم برای آن کارگران؛ کسانی که خلاقیت لحظه‌ای‌شان برای همیشه در اثر یکی از نامداران هنر معاصر ثبت و ضبط خواهد شد. ربرگر کاملاً به این باور اعتقاد دارد که هنر برای هنر خوانده شدنش حتماً نباید پرطمطراق و دست‌نیافتنی باشد؛ حتی جسمی مثل یک صندلی با یک فولکس قورباغه‌ای هم می‌تواند «هنری ناب» باشد به شرط آنکه با فضاسازی‌های پیرامونش بیننده را به این باور نزدیک کنیم. او برای ساخت «مجموعه هنر- ماشین‌اش» طراحی‌هایی ذهنی از یک پورشه ۹۱۱ و مک لارن F1 را برای کارخانه‌ای در تایلند فرستاد. در این طرح‌ها هیچ اندازه‌گیری یا مقیاس‌بندی به سازنده ارائه نشده بود و هر چه بود پرداخته ذهن هنرمند بود. تنها نکاتی که به سازنده اعلام شده بود این بود که باید بشود با این خودروها رانندگی کرد. این یعنی خودروها باید با قد و قواره یک انسان همخوانی داشته باشند. او درباره این تجربه منحصر به فردش می‌گوید: «کار کردن با این کارگران کم‌توقع بسیار آسان است، من در هیچ کدام از مراحل آماده‌سازی ماشین‌ها حضور نداشتم ولی وقتی نتیجه کار را دیدم، حیرت‌زده شدم.» ربرگر آلمانی در سرزمین مردس بنز و پورشه به دنیا آمده و در نزدیکی شهر صنعتی اشتوتگارت بزرگ شده است. اما با این حال کار کردن با تایلندی‌ها را به آلمانی‌ها ترجیح می‌دهد: «آلمانی‌ها دیگر بیش از حد متخصص شده‌اند. آنها همیشه انقدر پیش‌بنهاد می‌دهند که حوصله‌ام سر می‌رود و از همکاری با آنها شپیمان می‌شوم.» یک دلیل دیگر در انتخاب تایلند برای ساخت این مجموعه این است که در جهان غرب اصطلاحاً به آن «دیترویت آسیا» می‌گویند. در این کشور رو به توسعه از کفش‌های آدیداس گرفته تا قطعات خودرو مونتاژ می‌شود. چند ماه بعد ربرگر ماشین‌هایش را تحویل گرفت. از بازخوردهایی که از مخاطبانش گرفته بود، راضی به نظر می‌رسید. از آنجا که مک لارن چندان برای آلمانی‌ها آشنا نبود، استقبال گرمی از آن شد. دلاستان پورشه اما دیگرگون بود. از آنجا که پورشه ۹۱۱ به مدل کلاسیک تمام قرون و اعصار تبدیل شده، ظاهر ناآشنایش دودستگی در واکنش بیننده‌ها را به همراه داشت. بعضی حتی معتقد بودند کمپانی پورشه با کمی دخل و تصرف در طرح ربرگر می‌تواند آن را در خط تولید پورشه ۹۱۱ وارد کند. او برای مجموعه ماشین‌هایش یک مردس‌بنز اس‌ال‌آر و دو رنو مدل آلپاین را در نظر گرفت و دیگر حتی زحمت طراحی اثر را هم به خودش نداد، بلکه تنها به ارائه توضیحاتی تلفنی به کارگران تایلندی قناعت کرد. نتیجه این تجربه را حتی بیشتر از آثار قبلی‌اش می‌پسندد؛ او به کارگران اختیارات بیشتری بخشید و آنها را در خلق اثر شریک کرد.



کلاه دریا طراحی شده توسط ربرگر



از مجموعه اشیاء دلخواه آنها-فرانکفورت ۲۰۰۹



از مجموعه اشیاء دلخواه آنها-فرانکفورت ۲۰۰۹

